

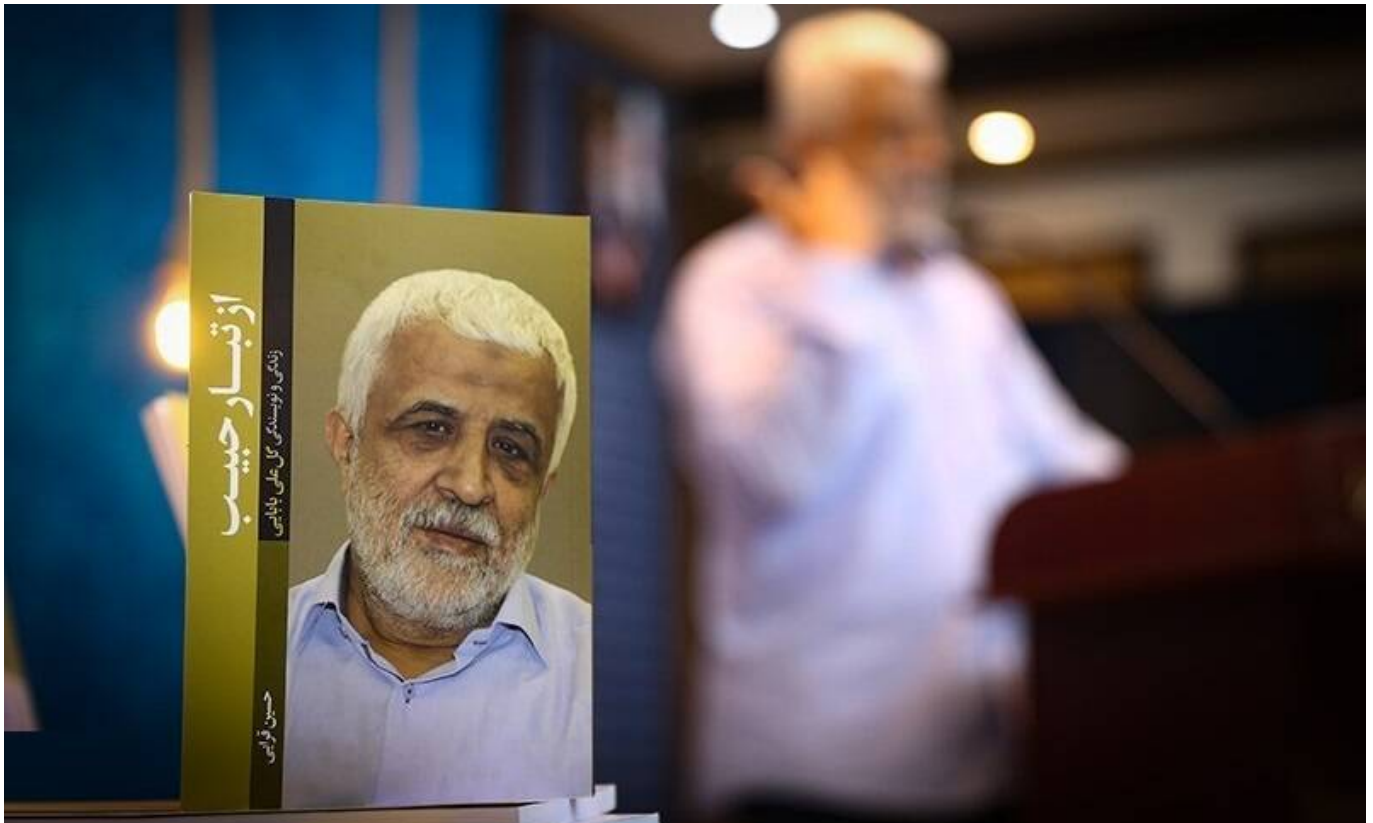
ماجرای توقیف کتاب دو سردار!



شناسه خبر : ۱۳۶۵۳۵ چهارشنبه ۲ اسفند ۱۴۰۲ - ۱۳:۲۷

از نگاه من نوشتن این کتاب ادای دین به شهدای مدافع حرم، به ویژه شهید حاج قاسم سلیمانی بود. خوب است بدانید یکی از فصل‌های آخر کتاب به نبرد صحرا که در نهایت به فروپاشی داعش منجر شد، اختصاص دارد.

به گزارش موج خبر، گلعلی بابایی به عنوان یکی از پرکارترین و موثرترین چهره‌های ادبیات پایداری و مقاومت شناخته می‌شود. او و رفیق - همکارش حسین بهزاد، پدیدآورندگان مجموعه ۱۰ جلدی حماسه ۲۷؛ کارنامه عملیاتی لشکر محمد رسول... (ص) در دوران جنگ هستند. آن گونه که مشهور است انتشار همین کتاب‌ها باعث ایجاد تحول در گونه مستندنگاری دفاع مقدس و خلق زیرگونه‌ای موسوم به «یگان پژوهی - یگان نویسی» شده است. آنچه در ادامه می‌خوانید حاصل گفت‌وگو با اوست.



هروقت صحبت از بچه‌های مسجد حضرت جواد الائمه(ع) شهر تهران می‌شود، نام گلعلی بابایی هم به گوش می‌خورد، اگر موافقید صحبت با شما را از نحوه آشنایی با این مسجد معروف آغاز کنیم.

موافقم! وقتی در سال ۱۳۴۸ به دلیل شغل پدرم، از برار، روستای زادگاهم در حومه چالوس، به تهران مهاجرت کردیم، در خیابان ۱۳ متری حاجیان، محله امامزاده عبدال... (ع) مستاجر و ساکن شدیم. حدود یک سال بعد، از آن محله جابه‌جا شدیم و به منزلی رفتیم که در نزدیکی مسجد جواد الائمه(ع) واقع شده بود. البته حوالی سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ هنوز مسجد شکل کاملی به خودش نگرفته بود، فقط زمین آن مشخص و با سقف و دیوارهای برزنتی حدود آن تعیین شده بود. در آن مقطع فقط یک سال، یعنی کلاس پنجم را در مدرسه مظفر امیری به صورت روزانه خواندم. سپس به دلیل وضعیت اقتصادی نامساعد خانواده، ابتدا در یک سپر سازی و بعدها در مغازه تراشکاری مشغول به کار شدم. در نتیجه با حضور در مدارس شبانه درس را ادامه دادم. در همان ایام گاهی از سر کنجکاوی یا برای ادای فریضه نماز، سری به مسجد می‌زدیم. از ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۴ عضو عادی کتابخانه مسجد جواد الائمه(ع) شدم. این اتفاق، یعنی گذران وقت در مسجد جواد الائمه(ع)، فرازی جدید از زندگی من و بچه‌های محل را که اهل مسجد بودند، رقم زد. ارتباط ما تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، یک ارتباط معمولی بود اما از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ که دوران اوج گرفتن انقلاب مردم ایران بود، شکل و کیفیت دیگری پیدا کرد. به‌ویژه روزهای پایانی حکومت پهلوی و حمله به پادگان‌ها که ما وارد پادگان جی شده بودیم. بعد هم پیروزی انقلاب و فروپاشی رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی روی داد.

این مطلب را هم بخوانید؛

چند دقیقه با کتاب «بدون مرز»؛ / ۱۱۷

سردار قآنی هدیه رؤسای جمهور خارجی را چه می کند؟

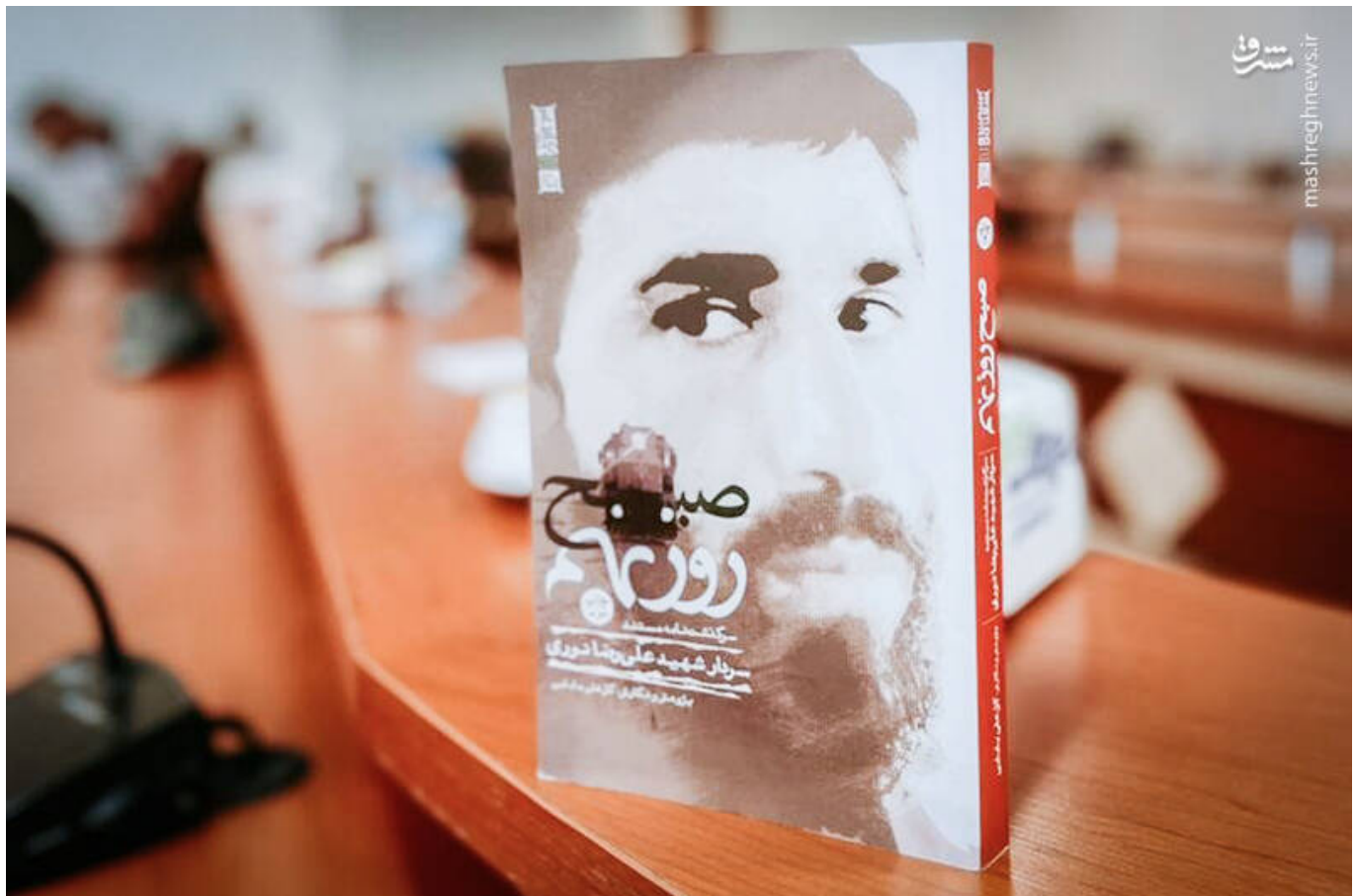
از چه سالی وارد سپاه پاسداران شدید؟

نیمه دوم سال ۱۳۶۰ بود که برای عضویت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ثبت نام کردم و از تیر ۱۳۶۱ عضو رسمی سپاه شدم. زمستان همان سال به منطقه جنگی جنوب اعزام و در زمره نیروهای لشکر ۲۷ محمد رسول... (ص) درآمد. از آن پس محل حضورم در گردان‌ها سرپلی شده بود برای بچه‌های محل و مسجد که وقتی به جبهه اعزام می شدند، آنجا هم دیگر را پیدا می کردند. در واقع دورهمی دوستان و بچه‌های محل شکل گرفته بود. همان ایام و طی عملیات والفجر مقدماتی، یکی دو تا از بچه‌های مسجد از جمله محسن تقی زاده مفقودالاثر شد و من هم به دلیل اصابت تیر به پایم مجروح شدم و برای معالجه به تبریز اعزام کردند. وقتی مجدد به جبهه برگشتم به دلیل پارگی عصب سیاتیک پا قادر به انجام کارهای نظامی سنگین نبودم به همین دلیل فرمانده گردانی که در آنجا خدمت می کردم، یعنی برادر [شهید] عمران پستی که به عبا... معروف بود، از من خواست تاسمئول پرسنلی شوم که وظیفه جذب و تقسیم نیروها را به عهده داشت. در حقیقت بعد از این اتفاق بود که چادر محل استقرار من، پاتوق بچه‌های مسجد در منطقه شد.

شهید حبیب غنی پور را بیشتر به دلیل برگزاری جشنواره‌های ادبی که با نام او برگزار می شد می شناسیم، گویا شما با حبیب بچه محل و همسنگر بوده‌اید.

همین طور است. شهید حبیب غنی پور از بچه‌های فعال کتابخانه مسجد جوادالائمه (ع) بود که چندبار به جبهه اعزام شده بود. حتی در مرحله دوم عملیات مسلم بن عقیل (ع) از ناحیه پا مجروح شده و عصب پای او آسیب جدی دیده بود. در سال ۶۳ هم از طرف آموزش و پرورش به اهواز اعزام شده بود. حبیب وقتی سال ۱۳۶۴ به عنوان نیروی عملیاتی به منطقه آمد، گردان ما یعنی مالک اشتر به لحاظ نیرویی تکمیل شده بود و حبیب نتوانست به بچه‌های مسجد که در گردان بودند، ملحق شود. این شد که از سر ناچاری به گردان مسلم بن عقیل (ع) رفت. حتی در دست نوشته‌هایش از این موضوع خیلی با حسرت یاد کرده است. البته در مرحله دوم عملیات، فرصتی ایجاد شد و من توانستم او را به گردان مالک اشتر بیاورم. حبیب وقتی به گردان مالک آمد، خیلی فعال بود. یادم هست، همیشه ضبط صوتی در دست داشت و با بچه‌ها

گفت و گو می کرد. هر جا هم زورش نمی رسید از من می خواست سفارش بکنم تا کار را پیش ببرد. حبیب عزیز ما، سرانجام شامگاه ۱۲ اسفند ۱۳۶۵ در دشت شلمچه به یاران شهیدش ملحق شد. بعدها توفیق پیدا کردم کتاب «قلمی به رنگ خاک» که ویراستاری جدیدش با نام «به قلم سوگند» است را درباره آن رفیق شفیقم بنویسم.



چطور شد به عنوان یک نویسنده ادبیات دفاع مقدس به زیرگونه ادبی یگان نویسی روی آوردید؟
جنگ که تمام شد، معاون فرهنگی لشکر ۲۷ محمد رسول... (ص) شدم. این در حالی بود که هشت جلد دفترچه حاوی روزنوشت های دوران حضورم در جبهه از زمستان ۱۳۶۱ تا بهار ۱۳۶۷ را در اختیار داشتم. معاون من شهید سعید جان بزرگی از عکاسان بنام جنگ بود که عکس های او از حلبچه، یکی از تلخ ترین تصویرها و سند جنایات جنگی صدام است. سعید با ایثار و از جان گذشتگی از لحظات اولیه بمباران شیمیایی حلبچه عکس های بدیعی گرفته و خودش هم شیمیایی شد. به همین دلیل هم بود که در ۲۲ تیر ماه ۱۳۸۱ شهید شد. سعید دفترچه های من را به آقای مرتضی سرهنگی در حوزه هنری رساند. ایشان هم بخش هایی از آن دفترچه ها را برای چاپ آماده و مجلد اول خاطرات من، تحت عنوان «نقطه رهایی» منتشر شد. بخشی دیگر از محتوای این یادداشت ها در سال بعد و در کتابی با عنوان «غربت هور» به چاپ رسید.

ماجرای نوشتن کتاب معروف شما یعنی «همپای صاعقه» که رهبر معظم انقلاب بر آن تقریظ نوشتند، چه بود؟

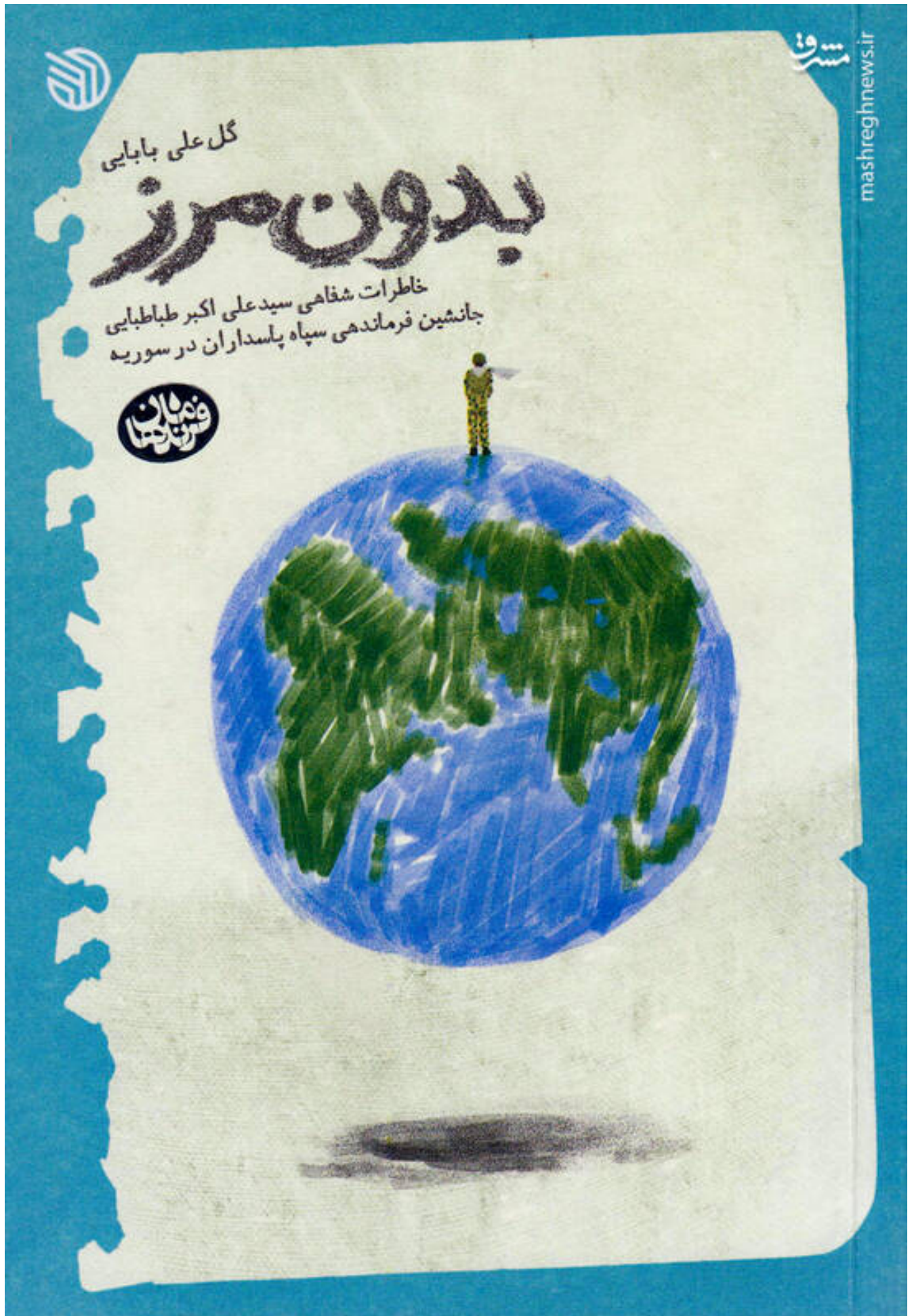
هنگامی که تصمیم گرفته شد، کنگره ۳۶ هزار شهید استان تهران در بهار ۱۳۷۶ برگزار شود، مقرر کردند کتاب‌هایی هم در ارتباط با فرماندهان شهید لشکر ۲۷ به چاپ برسد. اما واقعیت این بود که با توجه به تعداد زیاد شهادتی که ظرفیت‌های بزرگی برای نوشتن کتاب در باره آنها وجود داشت، امکان نوشتن انفرادی در مورد تک‌تک آنان را نداشتیم. بر همین مبنا بود که آقای حسین بهزاد پیشنهاد داد، بیاییم و به جای نوشتن کتاب برای تک‌تک افراد، کتاب‌هایی با محوریت لشکر، تیپ یا گردان‌های عملیاتی بنویسیم که به طور طبیعی به شخصیت، عملکرد و اقدامات فرماندهان شهید می‌پردازد. همان‌ها که محور اصلی یگان‌های عملیاتی و موتور محرکه جنگ بودند، پرداخته می‌شد. حاصل اولین تلاش ما در این جهت، کتاب همپای صاعقه بود که البته بعد از چاپ به دلایلی دستور جمع‌آوری آن صادر شد. اما ما با هزار مکافات توانستیم مجوز دوباره برای چاپ کتاب را بگیریم. ضمن آن که باید اعتراف کرد؛ انتشار تقریظ مقام معظم رهبری بود که این کتاب را از نابودی نجات داد. حضرت آقا با مهر و محبت فراوان در فراز پایانی تقریظ خود نوشته بودند: «.... در روز و شب‌هایی از آبان و آذر ۸۶ صفحه به صفحه و سطر به سطر مطالعه و نیوشیده شد» بعدها وقتی یکی از فرزندان حضرت آقا برای تماشای نمایش شب‌های آفتابی به پادگان امام حسن(ع) تشریف آورده بود، از زبان ایشان شنیدم که گفت: طی آن دوماهه پاییز ۸۶ حضرت آقا علاوه بر مطالعه کتاب در خلوت خودشان، هنگام حضور در جمع خانوادگی هم به یکی از ماها می‌فرمودند: مثلاً شما این فراز کتاب را با صدای بلند بخوانید و دیگران هم گوش کنند. شاید منظور از نیوشیدم همین شنیدن با لذت باشد. به هر حال این تعبیر «نیوشیده شد» معنای ژرف و عمیقی دارد که حاکی از رضایت درونی حضرت آقا است و برای ما خیلی انگیزاننده و ارزشمند بود. چرا که پیش از آن متأسفانه برای ما نوشته بودند: در اسرع وقت، کتاب همپای صاعقه را جمع‌آوری و خمیر کنید. همپای صاعقه؛ جلد اول از مجموعه ۱۰ جلدی «حماسه ۲۷»؛ کارنامه عملیاتی لشکر ۲۷ در دوران جنگ» بود. بعد از آن «ضربت متقابل» به عنوان جلد دوم آن مجموعه تدوین و منتشر شد. سپس کتاب‌های «شرارهای خورشید»، «کوهستان آتش» و «زمین‌های مسلح» چاپ شدند.

انتشار کتاب‌های همپای صاعقه و ضربت متقابل را که حاصل همکاری و تلاش شما و آقای حسین بهزاد است، فصلی نو و اتفاقی تاثیرگذار در حوزه مستندنگاری دفاع مقدس می‌دانند، چرا؟
واقعیتش این است که قبل از آن هم در مورد دفاع مقدس و جنگ کتاب‌های زیادی نوشته شده بود اما هرگز کتابی که موضوع آن به جای شخص، یک یگان رزم باشد، تالیف نشده بود. از زمان شروع نگارش مجموعه ۱۰ جلدی «حماسه ۲۷»، تلاش کردیم استفاده از اطلاعات دست‌اول، صحیح و مستند را مبنای کار خودمان در نگارش این آثار که در حقیقت، آینه بازتاب‌دهنده و حقیقت دفاع هشت‌ساله ملت ما هستند، قرار دهیم. یعنی ماجراهای شگفت‌انگیز هشت سال دفاع مقدس را به شکلی خواندنی و جذاب برای خوانندگان آثار از هر قشر و دسته‌ای که هستند کتابت کنیم. کاری که با افزودن خمیرمایه ادبی، نثر روان و استفاده از آرشیوهای غنی جنگ کمک کرده تا به اذعان بسیاری از صاحب‌نظران و منتقدان ادبی و فرهنگی، این آثار بتوانند نمونه‌هایی موفق را در زمینه ادبیات و تاریخ دفاع مقدس در اختیار مخاطب قرار دهند.

آیا تاکنون فیلم یا اثر نمایشی‌ای هم از این کتاب‌ها اقتباس شده است؟
آن‌طور که مورد انتظار ما بوده است، نه! اما فیلم «ایستاده در غبار» اقتباس و برداشتی آزاد از کتاب‌های همپای صاعقه و «در هاله‌ای از غبار» است. علاوه بر آن حضرت آقا در مورد همپای صاعقه و ضربت متقابل فرموده‌اند: این کتاب‌ها قابلیت تبدیل به فیلم و آثار هنری را دارند. می‌توان گفت همه این آثار در مجموع قابلیت و ظرفیت تبدیل به فیلم و دیگر گونه‌های هنری و نمایشی را دارند. ضمن آن‌که امسال از جمله برنامه‌های کنگره شهدای پایتخت که در بهمن برگزار می‌شود، رونمایی از فیلمنامه‌ای برای ساخت سریال همپای صاعقه است.

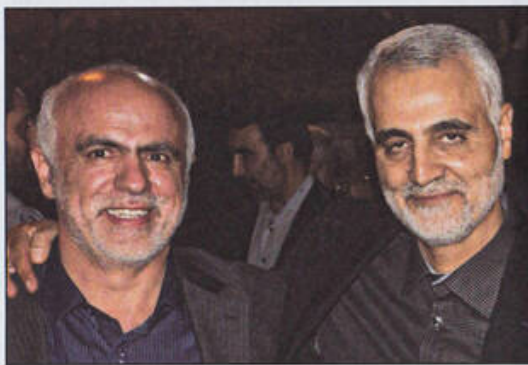
شما در زمینه محور مقاومت نیز آثاری منتشر کرده‌اید که گویا این آثار هم با دردهای روبه‌رو شده‌اند! منظوری کتاب‌های...

احتمالا منظورتان کتاب‌های «پیغام ماهی‌ها» و «بدون مرز» است. کتاب پیغام ماهی‌ها، خاطرات شهید همدانی از بدو تولد تا شهریور ۱۳۶۴ و یک بخش هم مربوط به سوریه است. این یک بخش منتج از مصاحبه‌ای یک‌ساعته از خود شهید همدانی است که داستان رفتن ایشان به سوریه، اتفاقات و شرایط سوریه در آن بازگو شده است. در این کتاب؛ به‌ویژه در فصول آخر آن به نقل از شهید همدانی و صوتی که از ایشان باقی مانده بود، به مدافعان حرم و حضور شهید همدانی در سوریه و دلایل حضورشان در این کشور پرداخته‌ام. یک سال بعد از آن که کتاب منتشر شد، شبکه الجزیره قطر - که شبکه‌ای ضدایرانی است - با خوانش بخش‌هایی از متن کتاب، شیطنتی کرد گفت که ایرانی‌ها در این کتاب گفته‌اند: بشار اسد در حال سقوط بوده است و ما جلوی سقوط او را گرفته‌ایم و با این ادعا به عرب‌ها توهین کرده‌اند. بعد از پخش این ویژه‌نامه، از بنده خواسته شد تا درمورد آن توضیح بدهم. من هم دلایلی که برای نوشته‌هایم داشتم، از جمله این که آنچه در کتاب آمده است و چیز تازه و سری نیست و با یک جست‌وجوی ساده در اینترنت قابل دسترسی بوده را مکتوب کردم و برای آن‌ها فرستادم که موضوع حل شد و کتاب از آن وضعیتی که برایش ایجاد کرده بودند، خلاص شد.



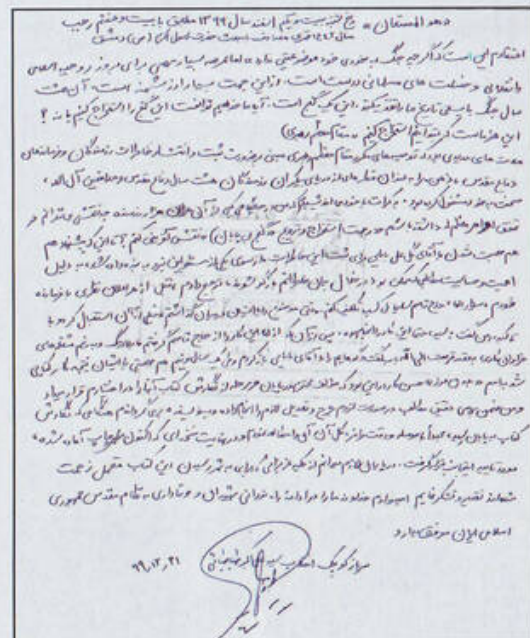
داستان توقیف کتاب «بدون مرز» چه بود؟

ماجرای این قرار بود که سال ۱۳۹۷ بنا شد با جناب آقای سیدجواد غفاری، فرمانده مستشاران ایرانی محور مقاومت در سوریه و جناب آقای سیدعلی اکبر طباطبایی که جانشین ایشان بود مصاحبه‌هایی بگیرم. سیدعلی اکبر طباطبایی از نیروهای قدیمی سپاه قدس است؛ ضمن این که ایشان سابقه‌ای بیش از ۲۰ سال در همراهی با حاج قاسم سلیمانی هم داشته است. علاوه بر آن آقای طباطبایی سابقه حضور در بوسنی، چند کشور آفریقایی و اروپایی، عراق و سوریه را هم در پرونده کاری خود دارد. وقتی خواستم نخستین مصاحبه‌ام با آقای طباطبایی را بگیرم، به دلیل مشغله زیاد راوی؛ روند انجام مصاحبه‌ها طولانی شد، طوری که من ناچار شدم بارها به سوریه سفر کنم و به دلیل مشغله فراوان ایشان به صورت‌های مختلف و حتی در داخل خودرو مثلا از دمشق تا حلب و تدمر از او مصاحبه گرفتم. به عنوان مثال یک روز در دمشق، یک روز در تدمر، یک روز در حماء و دفعه بعد در حلب؛ آن مصاحبه‌ها در چنین وضعیت دشواری انجام گرفت. اما بالاخره بعد از دوندگی‌های زیاد، کتاب خاطرات شفاهی سیدعلی اکبر طباطبایی با نام بدون مرز به چاپ رسید اما بعد از چاپ اول، دستور توقیف آن صادر شد. یعنی بعد از انتشار کتاب، خیلی راحت آمدند و گفتند کتاب باید جمع‌آوری شود!



تمام اجر معنوی این اثر، پیش‌کش شهیدان گمنام و شهدای بدون مرز جبهه‌ی مقاومت و مستضعفین؛ به ویژه امیرالشهدای مدافعین حرم و سردار دل‌ها؛ شهید حاج قاسم سلیمانی که بیش از بیست سال به سربازی در رکاب او مفتخر بودم.

سیدعلی اکبر طباطبایی



متن یادداشت تأییدیه‌ی سردار سیدعلی اکبر طباطبایی بر کتاب «بدون مرز»

چرا نوشتن کتاب بدون مرز این قدر برای تان مهم بود؟

از نگاه من نوشتن این کتاب ادای دین به شهدای مدافع حرم، به ویژه شهید حاج قاسم سلیمانی بود. خوب است بدانید یکی از فصل های آخر کتاب به عملیات عاشورا یا همان نبرد صحرا که در نهایت به فروپاشی داعش منجر شد، اختصاص دارد. متأسفانه ما امروز خاطرات درست و کاملی از دوران حضور حاج قاسم در جنگ ایران و عراق نداریم. در حالی که طی هشت سال دفاع مقدس ایشان یک لشکر تحت امرش بود. درست است که در کتاب «سرباز قاسم سلیمانی» و بعضی کتاب های دیگر، بخش هایی از خاطرات حضور ایشان در جنگ آمده اما این مقدار نسبت به جایگاه و حضور مؤثر حاج قاسم خیلی کم است. شاید هم عده ای چنین فکر می کنند که چه نیازی است مردم بدانند، حاج قاسم در جنگ ایران و عراق و یا در سوریه و بوسنی چه کرده است. متأسفانه چنین نگاهی باعث شده بخش زیادی از خاطرات حضور ایشان در عراق، سوریه، لبنان، بوسنی و هرزگوین و آفریقا ناگفته بماند.



فروردین ۱۳۹۶، سوریه، حمه. از چپ: سعید، شاهرخ دابی پور (شهید)، خودم، حاج عباس.



اواخر آسفند ۱۳۹۵، سوریه، دمشق، اطراف حرم حضرت زینب (ع). برای عید آن سال، پسر هادی و همسرش، آمده بودند سوریه تا میهمان من و عیال باشند.



فروردین ۱۳۹۶، منطقه ای حمه. هماهنگی با فرمانده روسی جهت حمله به تکفیری ها. از چپ: سید جواد، حاج عباس، ابوباکر، فرمانده روسی، خودم و حاج علی.



اول فروردین ۱۳۹۶، حلب، لحظات تحویل سال نو. از همان دقایق آغازین سال ۱۳۹۶ مسلحین با تمام قوا به شهر حمه حمله کردند. از چپ: قربان حسینی، امی شتاسو، مراد عباسی (شهید)، حاجیوند و خودم.

پروژه نگارش کتاب خاطرات شفاهی آقای سید جواد غفاری به کجا رسیده است؟

گفت و گوها انجام شده، ولی کامل نیستند. ضمناً اگر شما نویسنده کتاب بدون مرز بودید، با سرنوشتی که برای این

کتاب رقم خورد، باز هم انگیزه‌های برای نوشتن کتاب دیگری در این خصوص داشتید؟ البته گفته باشم، اگر بنا بود با این قبیل سنگ اندازی‌ها، قطار این قلم به ایستگاه مبدأ برود و در زیر سایبان امن آن، جا خوش کند، خیلی وقت زودتر از این، جا می‌زدیم! شکر خدا پوست‌مان را مثل کرگدن کلفت کرده‌ایم و زبان حال امثال بنده را سهراب سپهری زیبا سرود آنجا که گفت: «کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ؛ کار ما شاید این باشد، که در افسون گل سرخ شناور باشیم».

نظر حاج قاسم درباره خاطره‌نویسی از جنگ

من وقتی قرار شد با سیدعلی اکبر طباطبایی، از فرماندهان ارشد نیروهای مستشاری ایران در سوریه گفتگو کنم و موضوع رابااو مطرح کردم، ایشان به من گفته‌اند: باید در این خصوص از حاج قاسم اجازه بگیرم و نظر موافق ایشان را داشته باشم. سید اکبر با حاج قاسم در این مورد مشورت کرد. وقتی از اون نتیجه را پرسیدم، در پاسخ گفت: حاج قاسم گفته کاری که شما در خصوص تحلیل نبرد عملیات صحرای انجام می‌دهید، کاری داخلی است و فقط استفاده آکادمیک دارد و به کار عموم نمی‌آید، پس حتماً گفت‌وگو برای کتاب خاطرات خود را انجام بده و همه آنچه رخ داده است را برای استفاده مخاطب عام، همان‌طوری که مردم بپسندند، با جزئیات بیان کن.

صداوسیما به اقتباس توجه کند

چون روزنامه شما وابسته به صداوسیماست، حرف آخرم با بزرگواران متولی اداره رسانه ملی است. از نگاه من رسالت و مأموریت صداوسیما برای حمایت، تبلیغ و معرفی کتاب‌ها به خصوص آثاری که مرزهای جغرافیایی را در نور دیده‌اند و قابلیت ترجمه به زبان‌های مختلف را دارند، بیشتر توجه کنند تا هم در توزیع و هم ترویج آنها تسهیل شود. ضمن آن که جهت اقتباس از این کتاب‌ها برای ساخت فیلم و سریال هم مورد توجه قرار بگیرد. در همین ارتباط و در جلساتی که با مسئولان صداوسیما داشته‌ایم، یکی از مطالبات همین موضوع بوده است که وقتی برای یک واقعه تاریخی هزار سال پیش مثل سلمان فارسی، هزینه و سرمایه‌گذاری می‌کنید و سریال الف می‌سازید - که در جای خودش لازم و شایسته تشکر است - چرا حاضر نیستید برای اتفاقات تاریخ معاصر که موجب اعتلای نام اسلام و ایران شده است برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری کنید؟! درخاتمه این راهم عرض کنم که امثال بنده با همه سختی‌ها، مشکلات، محدودیت‌ها و حتی توقیف‌های بعد از چاپ، باز هم از پا نمی‌نشینیم، چون به کاری که انجام می‌دهیم تعهد و اعتقاد داریم.

مروری بر گزیده آثار گل‌علی بابایی

قلب زمین مال ماست

انتشارات ایران

روایتی مستند از عملیات والفجر مقدماتی (به همراه حسین بهزاد)

بدون مرز

خط مقدم

خاطرات شفاهی سیدعلی اکبر طباطبایی، جانشین فرماندهی سپاه پاسداران در سوریه

کالک‌های خاکی

سوره مهر

خاطرات شفاهی سرلشکر پاسدار محمدعلی جعفری

قلمی به رنگ خاک

سیمرغ هنر

سرگذشت‌نامه نویسنده خاکی پوش شهید حبیب بیدارغنی‌پور

صبح روز نهم

مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت (نشر ۲۷)

سرگذشت‌نامه سردار شهید مهندس علی‌رضا نوری قائم‌مقام فرماندهی لشکر ۲۷ محمد رسول‌ا... (ص)

تک‌سوار دشت زید

مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت (نشر ۲۷)

سرگذشت‌نامه شهید اسماعیل قهرمانی، قائم‌مقام فرماندهی لشکر ۲۷ محمد رسول‌ا... (ص)

شرارهای خورشید

مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت (نشر ۲۷)

مروری بر کارنامه عملیاتی لشکر ۲۷ محمد رسول‌ا... (ص) در عملیات آبی خاکی خیبر (به همراه حسین بهزاد)

در هاله‌ای از غبار

مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت (نشر ۲۷)

سرگذشت‌نامه سردار بی‌نشان حاج‌احمد متوسلیان

پهلوان گود گرمداشت

مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت (نشر ۲۷)

زندگینامه شهید حسین قجه‌ای، از فرماندهان پرافتخار گردان لشکر ۲۷ محمد رسول... (ص)

پیغام ماهی‌ها

مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت (نشر ۲۷)

سرگذشت‌نامه سردار شهید حاج حسین همدانی

شاهین بر آفتاب

مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت (نشر ۲۷)

سرگذشت‌نامه آموزگار بسیجی، شهید غلامعلی پیچک

همپای صاعقه

مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت (نشر ۲۷)

روایتی از مقطع زمانی شش‌ماهه از جنگ تحمیلی، از ابتدای دی ۱۳۶۰ تا اواخر تیر ۱۳۶۱

معشوق بی‌نشان

مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت (نشر ۲۷)

سرگذشت شهید حسن زمانی، فرمانده گردان حمزه سیدالشهدا (ع) (به همراه حسین بهزاد)

ماه همراه بچه‌هاست

مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت (نشر ۲۷)

سرگذشت‌نامه سردار شهید محمد ابراهیم همت

قصه ما همین بود

مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت (نشر ۲۷)

سرگذشت‌نامه سردار شهید رضا دستواره

رویای آمریکایی

مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت (نشر ۲۷)
بازخوانی پرونده جنگ نیابتی آمریکا علیه ایران

زمین‌های مسلح

مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت (نشر ۲۷)
کارنامه عملیاتی لشکر ۲۷ محمد رسول... (ص) در عملیات والفجر مقدماتی و والفجر یک

حبیب، تولدی دیگر

مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت (نشر ۲۷)
کارنامه عملیاتی گردان حبیب بن مظاهر، لشکر ۲۷ محمد رسول... (ص)

محمد دشتی - روزنامه جام جم

انتهای پیام/